

## ندای مادر وطن

برای تو میگویم ، که فرزند راستین من استی ، و میدانم که صادقانه دوستم داری ، برای تو امثال تو ...  
فرزندم !

برای تو مینویسم تا بدانی بر ما چه گذشت !!  
سی و هشت سال پیش وقتی بهار آمد زمین بارور از رستنی ها و جوانه ها گردید . نسیم روحپرور بهاری تمام دره ها ، دامنه ها ، دشت ها و همه سرزمین ما را پر از لاله ساخت . لاله های آتشین که با جوشش و فوران عشق شب ها به یک آسمان ستاره هدفمند می دیدند ... مگر زمین در یک چرخش بسیار کوتاه آبستن حوادث بس عظیم و فاجعه بار گردید که هفت زمین و هفت آسمان درد ، داغ ، مصیبت و قیامت بالای وطن و مردم ما آورد و ... گروه های بهره نجسته از نیاکان خویش در فراموشی کامل نام و نژاد . آراسته با قساوت ، بیداد ، فریب و دروغ . زرنکتر از هر کار دانی برای خونریزی و تباهی . زبون تر از هر دون همتی در دشمنی با مردم در تاراج اندیشه و عقیده شان . همدست متجاوزان و انباز وطنفروشان کشور را در حصار کشیدند و آزادی را به زنجیر ... آنها چون سگ های شکاری در تاریک ترین شب های دم کرده از قیود هرزه های شبگرد شدند و به شکار رزم آوران و عقابان زخمی پرداختند تا در نیمه شبی دگر آن دلاوران خنجر خورده به تیر پشت را در پلیگون ها تیر باران کنند .

شهر و ده چهره بدل کرد . خانه ها ویران ، جاده ها گودال ، باغها پژمرده و خاک آلود ، زمین ها شدیداً گردید . درختان پوست دادند ، پرنده ها بسمل و گلها روی خاک مرده ها پرپر و ژولیده شدند . جویبار ها تالاب خون و چهره مردمان از درد و غم پیرتر از عمر شان و افسرده تر از دلشان گردید . روشنایی گم شد و نشانی از زنده گی نماند .  
وقتی احوال چنین گردید فرزندانم ! آزادیخواهان از دره ها و دشت های سوزان ، از کوره راه ها و گردنه ها و از کوهستانها با خط آتش و دود مقابل تیررس مرمی ها دویدند و به دژ و برج و بار دژخیمان خلقی / پرچمی یورش بردند ... وقتی آنها آن مبارزان در آخرین لحظهء حیات پر بار و افتخار آفرین شان به ستاره ها می دیدند و سرود فتح میخواندند . وقتی با لبخند بر لب میرفتند تا راز عشق شانرا به خاک بگویند و با خاک سرزمین شان درآمیزند . قاتلان و جلادان شان تلخی زهر آلود خجالت و حقارت را از زیر دندان تا حفرهء گنبدیدهء معده های شان مزه مزه

می‌کردند آنهم برای لحظه و باز فراموشی و پی گرفتن امتداد خط ننگین  
عمر شان .

روزگار بدی بود دل‌بندم . همه چیز پوشیده با خون . چنین مینمود که کشور  
با خون بیگناهان رنگ شده است سرخ و سرخ ... این اولین هفته های (   
ثور ) بود . ( هفت ثور ) آنگاه که آبگیر های بیشمار کف آلود از باران  
سرود هستی میخواندند جلادان شروع کردند به دار کشیدن تک تک لاله  
ها و فرود آوردن یک یک ستاره ها . تا در هاون بیداد گرد گرد نمایند .  
همان بود که تیز تک سواران جسور فرزندان شهر و ده با فریاد توفانزا به  
مبارزه برخاستند تا رسم غلامی برکنند و وطن را آزاد بر آزاده گان  
بسپارند . وقتی سبزه ها بسلام خورشید استادند آنها از فراز صخره ها . از  
کنار جویبار ها ، از انحنای کوچه باغها . از خم و پیچ کوچه ها و  
پسکوچه ها از جلگه های دوری پر از گلهای خود روی به تاخت راندند .  
آنها پیام رزم آوران را در بغل داشتند که در شهر و شهرک ها در پرتو  
چراغ و چراغک ها و سنگر مردمی برای رهایی وطن و مردم طرح می  
ریختند و از جان مایه می گذاشتند . آنها مصمم بودند تا راه پدران شانرا  
دنبال کنند . آن بزرگ مردانی که ابر قدرت متجاوز ( انگلیس ) را با  
افتضاح از خاک شان برون کردند و با شکست مواجه ساختند . و این ها  
فرزندان همان پدران بودند که میخواستند ابر قدرت ( روس ) و غلامان  
بومی آنرا با شکست حقارتبار مواجه و بگور تاریخ بسپارند .  
این سپاهیان گمنام یا نامدار یکی پی دیگر شجاعانه شهید میشدند در  
حالیکه چشمان باز شان آیینیه درخشش خورشید و صد ها ستاره بود و  
قاتلین آنها در فرار از فروغ نگاه شان دیده بر زمین میدوختند چون از  
ردیف آنها نبودند .

سربداران صادق از چهار گوشه و وطن چهره داشتند ولی بیک زبان  
حرف میزدند . زبان همبستگی و وحدت برای مبارزه بخاطر آزادی . تا  
آخرین رمق حیات شعار **<< یامرگ یا آزادی >>** ورد زبان شان بود .  
گرچه سر زمین ما تا افق برنگ خون درآمده و خاکستر روستا ها و شهر  
های ویران اجساد پاره پاره را کفن بود . مگر شاهین ها با همان بال و پر  
زخمی در آسمان دود آلود پر از عصیان و شورش چرخش داشتند .  
روزگار تلخی بود فرزندم ! غبار سنگینی بر کوچه ها نشسته بود . روی  
حلقه فلزی درب ها را خاک آلوده بخون پوشانده بود . پرده ها کشیده و  
پنجره ها بسته . مدت ها از دریچه ها کسی سر برون نمی کرد . عابری  
خمیده قامت و هراسناک براه خویش میرفتند و به چشم همدیگر نگاه نمی  
کردند که مبادا گرفتار خفاش خادیستی شوند ... درین هنگامه سرود  
مشعلداران ایمان و عقیده موج موج به دریای پهن آوری تبدیل می گردید

و با خیزش توفانرا میرفت تا برج و بار کاخ ستم و استبداد بیگانه پرستان را ویران کند .

رژیم خلقی پرچمی های سفاک با بزن و ببند تمام کشور را بیک زندان بزرگ تبدیل نمود . تاریکی های زندان رزم آوران را آبدیده تر میساخت گرچه جوخه جوخه اعدام و تیرباران می شدند و بسلام سپیده می رفتند تا جاویدانه گردند . چه نازنین های پُر از شور و جنون آزادی ، آراسته با فهم ، آگاهی و خرد ، استوار و با صلابت در رزم و پیکار ، صادق و راستین به اندیشه و عقیده . اگر ( بهمن بود یا مجید ، مسجدی بود یا سرمد ، الله محمد بود یا زریاب ، سلطان بود یا لطیف ، میرویس بود یا شیرعلم ، فتاح بود یا اکرم ، صادق بود یا رستاخیز ، لهیب بود یا بنیاد و یا ، یا ، یا و هزار های دیگر همه زنده یاد و تابناک . آنها ترسو نبودند چون برده نبودند . این بردگان اند که ترسو و بزدل زاده شده اند . آنها کرباس پوشان حقیقی و وطنپرستان واقعی بودند که برای آزادی ، انسانیت و زندگی انسانی در رهایی از چنگال استبداد می رزمیدند . آنها شیفته گان راستی و نور بودند و در ستیز با تاریکی و دروغ لختی هم نمی آسودند . زیرا میدانستند که نوکران روس این دشمنان خاک و مردم و وارثین انواع استعمار ، استثمار و استبداد هر دو را دچار تیرگی و بدبختی بیکران خواهند کرد که در نتیجه چیزی جز بردگی و مستعمره شدن نخواهد بود . کودتاچیان مزدورروس فکر میکردند با فرو کشیدن و کشتن ستاره ها آسمان خاطر مبارزه را تهی و تاریک میسازند . آنها کور بودند و نمی دیدند که آفتاب در دست هر چریک عاشق وطن میسوزد .

وقتی خلقی ها و پرچمی های وجدان فروخته و فرومایه این آدمکشان قاصر و بی بدیل قرن از شبستان امپراتوری روس به اریکه دولت یک کشور مستقل تکیه میزنند و زمام مملکت را در دست می گیرند با هوس های کورکننده واقعیت های زندگی و سیاست را کژ و پُر از لغزش می سازند . حکومت اختناق و ترور بیداد میکند تا دور دگر که امپراتور تبلیغ ، تجاوز و ترور ( امریکا ) به اتکاء زور و سرمایه با ایجاد کمر بند ( سبز ) و به آغوش کشیدن و غسل تعمید مثنی اوباش بی احساس ، جابر و جاهل بدتر از آن جفت های نامیمون خلقی پرچمی ، سازائی و ملیشه و گسل آنها به سرزمین افغانها بنام «حامیان و ناجیان دین و مذهب» . وطن و آزادی افغانهای پرافتخار را به گورستان ویران ، فقیر ، خرافاتی ، ژولیده و مریض تبدیل میکند .

فرزندم !

این تاریخ را بخاطر بسپار ( هشت ثور ) روزیکه شیادان و تیکه داران "دین خدا" با سوء استفاده از احساس پاک فرزندان نجیب سراسر افغانستان بنام اسلام و عقیده ، آنها را گوشت دم توپ ساختند تا راه برای تجاوز ماشین سرمایه در خاک افغانها هموار گردد.

تفنگ سالاران معتاد و جنگ سالاران افیونی از کشته ها پشته ها ساختند . پرنده ها را به تیر زدند و سبزه ها را به دار کشیدند . این بسنده نبود آنها قبرستانها و دل کوه ها را نیش زدند از استخوان تا سنگ را چپاول کردند و فروختند . آنها نقش آفتاب را از چهره زمین پاک کردند . روشنی را کشتند و با سیاهی و سایه ها در آمیختند . چون خود از تبار شب و سیاهی بودند . آنها برادران بی خرد تر از خود داشتند که از قفاشان آمدند از آنطرف قرون . از قبرستان تاریخ زده و ژولیدهء کهنه پرستی و تعصب و ... که سرزمین لاله ها و آسمان ستاره ها را بصورت کل در سایه های هول فرو بردند...؟!!

این بخش دگری از پی آمد های ( هفت ثور و هشت ثور ) است فرزندم که در فرصت دگری از مصیبت های بزرگ نازل شدهء دست چلی و طالب بریار و دیار برایت خواهم نوشت .

بلی . نابودی رژیم ( وحشت و ترور ) و ( دارالخلافة برادران برادرکش ) به قیمت خون ملیونها انسان و معیوب شدن ملیون های دیگر تمام شد تا فروپاشی سلسلهء ( سوسیال امپریالیزم و فئاتیسم ) آنچه از حلقه های گسستهء برده دار و برده میماند در انزوا با شرمساری از شکست و افتضاح خون خود را می لیسند و یا در بی ایمانی کامل همدست دزدان و آدمکشان بی کف و کالر گردیده یکبار دگر با رنگ و شمایل دروغین ایمان و عقیدهء مومن با کتیبهء تجاوز و چپاول بر حق مردم شهید شده و مردم شهید افغانستان بنام های چندش آور و نفرت زای چون امیر ، امر ، قومندان و غیره مجنون صفت هر آنچه افتخار ، پیروزی و شکوهء وابسته به آزادی بود همه را بی ارزش پنداشته هدیه دادند . فروختند ، به سخریه گرفتند ، ریشه ریشه نمودند ، قطره قطره خشکاندند و ذره ذره نابود کردند ... آنها ننگ حضورشان لجن آلوده تر از ( ثوربان هفتم ) شد که خود را به اصطلاح ( مجاهدین و قهرمانان هشتم ثور ) خواندند .

فرزندم !

واکنون یکبار دگر شرف باخته ترین عناصر ، آنهاى که سوگمندان در دامن ستره و پاک من شیادانه غنوده اند ، قدر و بهاء مقام من را ندانسته پیکر زخمی ، پُراز داغ و درد من را بخاطر منفعت خویش این کثافت های دوران زیر تیغ اشغالگران دگری انداخته اند ، تا پیکرم را شقه شقه

نمایند ، همبستگی فرزندان با شرفم را متلاشی ساخته و حُرمتم را بیاد دهند!؟

مگر دلم گواهی میدهد فرزندم ! که اینبار هم فرزندان سلحشور ، جانباز و عاشقان واقعی مادروطن ، سوم مین جهانخوار آتش بجان را با تمام غلامانش گور به گور خواهند نمود ، باهمان افتضاح و رسوایی که نصیب آن دو متجاوز دگر گردید ....

گویند : >> تاریخ صبور است . یکدوره هر رژیم مستبد ، استعمار زده و فاسد را تحمل مینماید و روزی آنرا به زباله دان می اندازد که آنگاه روز مرگ و گمنامی شان است.<<

مگر صدا و سیمای مبارزان آزادیخواه تا بی نهایت تکرار می گردد . جای پای شان هر چه ژرفتر در چهار گوشهء وطن دیده میشود . آنها خط سرخی از خون خویش در باریکه راه دامنه ها ، دره های تنگ کوهستان ها ، دشت های گرما زده ، کوچه باغهای خنک و... گذاشته اند . این سلسله ادامه خواهد داشت عزیزم تا روز آزادی کامل افغان و افغانستان .

**و نسل ها یاد خواهند کرد : از آن همه لاله ، از آن همه ستاره .**

---